



تاکنون این وضعیت ادامه داشته است.»

راضیه توبه فیلم و عکس‌های مراسم ازدواج و کیکی را که تصویر سیدنور خدا را بر خود داشته، برای همسر و دو فرزند این جانباز ۱۰۰ درصد فرستاده است؛ «خانواده اش خیلی خوشحال شدند؛ البته ما قبلاً هم، در کانون «دوست شهید من»، کارهای مشابه آن را انجام داده ایم. در روزی که این عزیز جانباز شده، همراه اعضای کانون به خرم آباد رفتیم و آهنگ ساخته شده به نام او را در کوچه و محله اش، رونمایی و پخش کردیم.»



کیک جشن با تصویر شهیدی زنده

تعبیر «خاص» برای این مراسم ازدواج، گزافه‌گویی نیست؛ چراکه هر بخش آن، برای خودش حکایتی دارد؛ از پارچه بالای سر عروس که از حرم حضرت زینب (س) و سوره، روانه محله خاتم الانبیا (ص) و مسجد فاطمه الزهرا (س) شده بود، گرفته تا حضور والدین شهید مدافع حرم. اما بین همه این‌ها، تصویری که حاضران و حتی عروس و داماد و خانواده هایشان اورانمی شناختند. راضیه توبه، فعال فرهنگی کانون «دوست شهید من» در منطقه طلاب، برای ما از تصویر روی کیک رمزگشایی می‌کند: «یک روز پیش از مراسم، خانم زارع که از فعالان فرهنگی مسجد فاطمه الزهرا (س) است، با من تماس گرفت و موضوع برپایی مراسم عقد یک زوج در مسجد را با من در میان گذاشت. آن موقع حرفی از تهیه کیک و این برنامه‌ها نبود، فقط از من خواست طرح و ایده ای برای سفره عقد بدهم. ناگفته نماند که کانون ما قصد داشت به مناسبت تولد قمری شهید زنده، سیدنور خدا موسوی مفرد که در شهر خرم آباد در کما به سر می‌برد، در اول ذی الحجه، جشنی در آسایشگاه جانبازان پارک ملت برگزار کند. ناگهان به دلم افتاد که این کیک بزرگ را با تصویر سیدنور خدا به این زوج هدیه کنیم.»

این فعال فرهنگی جوان که به‌طور اتفاقی و از طریق فضای مجازی با این شهید زنده آشنا شده است، ادامه می‌دهد: «شاید خیلی‌ها خرد به گیرند که چرا جانبازی ۱۰۰ درصدی از استان لرستان را انتخاب کردیم، در حالی که این همه شهید و جانباز در استان خودمان داریم. معرفی مختصری از این شهید زنده، پاسخ پرسش آن‌هاست. او تنها شهید زنده کشور ماست. سرتیپ دومی که هشت سال است در کما به سر می‌برد. ایشان ۱۷ اسفند سال ۸۷ هنگام درگیری با گروهک عبدالملک ریگی در منطقه پل شکسته لار در استان سیستان و بلوچستان، به شدت مجروح می‌شود و از همان ابتدا به کما می‌رود و

دختری مذهبی بار آورده که با تجملات، مخالف است. وقتی خانم نیکزاد مراسم ساده اسلامی در مسجد را پیشنهاد دادند، بیشتر از همه دختر و داماد این طرح را پسندیدند؛ البته بعضی بزرگ‌ترهای فامیل اعتراض کردند و گفتند کمی مفصل تر بگیرید که با احترام، آن‌ها را متقاعد کردیم. وقتی من و همسر من می‌گفتیم خود دخترمان دوست دارد مراسم این‌طور برگزار شود، سکوت می‌کردند.»

خرید جهیزیه ایرانی به شرط مرغوب بودن کالاها

مادر عروس خانم، از دیگر لحظات شیرین مراسم می‌گوید که از قلم افتاده؛ لحظه عقد که پارچه متبرک حرم حضرت زینب (س) را بالای سر دختر و دامادش گرفته‌اند و دو نفر، قند متبرک ساییده‌اند؛ «مگر یک مادر جز خوشبختی فرزندش چه می‌خواهد؟ این مجلس در خانه خدا برگزار شد و عاقدش امام جماعت مسجد بود و ذکر و یاد ائمه (ع) و شهدا در مراسم، جاری بود. یک شادی معنوی در مراسم و جود داشت که می‌تواند پشتوانه خیری برای بچه‌هایمان باشد.»

این مادر سی و هشت ساله برای اینکه ثابت کند که پای حرفش برای ازدواج آسان هست، تصمیم تأمل برانگیز دیگری نیز گرفته؛ «می‌خواهم در حد توانمان برای جهیزیه دخترم، وسیله خوب ایرانی بگیرم. به داماد هم توصیه کردم که اگر می‌خواهد وسیله ای برای خانه و زندگی اش بخرد، از کالاهای ایرانی تهیه کند؛ البته ایشان به این شرط قبول کردند که کالای ایرانی مرغوب باشد ولی اگر نتوانند نمونه خوب ایرانی پیدا کنند، مجبور به خرید کالای خارجی هستند، چون نمی‌خواهند وسایلشان زود خراب شود.»



محله است که برای هشتمین سال، در برپایی مراسم ازدواج مسجدی در شب اول ذی الحجه، نقش محوری را ایفا کرد. او طبق رسم هر ساله، امسال نیز منتظر نماند که دست غیبی از راه برسد و این مراسم نیکو را سر و سامان بدهد. او چشمش به فلان ارگان یا سازمان نبود که برای ازدواج جوانان قدمی بردارد. خودش آستین همت را بالا زد و برای جانداختن فرهنگ ازدواج آسان، حرکتی شایسته انجام داد. توضیحات نیکزاد درباره اقدام شنیدنی است؛ «مراسم و مناسبت‌های ما باید پر محتوا برگزار شود. هر سال پیش از فرارسیدن ماه ذی الحجه، تلاش می‌کنم زوجی را پیدا کنم که خودشان تمایل داشته باشند مراسم عقدشان را در مسجد برگزار کنند تا با انجام این کار، فرهنگ ازدواج آسان و صحیح را تقویت کنیم. هشت سال است که باتوکل به خدا این کار را انجام می‌دهیم و به لطف خودش، همیشه دعای خیر خانواده‌ها و خود زوج هم‌راهمان بوده است.»

فاطمه خانم را به خانواده داماد پیشنهاد دادم

او که بانی سر گرفتن ازدواج قاسم محمدیان و فاطمه مرادی بوده، ابتدای قصه را این‌طور تعریف می‌کند: «خانواده داماد به دنبال دختر مناسبی برای پسرشان بودند. من هم فاطمه خانم را معرفی کردم و پس از معارفه اولیه و مشاوره و گفتگوی خانواده‌ها، وصلت سرگرفت. صیغه محرمیتی در حرم خوانده شد تا دو جوان، به راحتی برای انجام آزمایش‌های لازم بروند. نوبت به مراسم که رسید، به مادر عروس خانم که از دوستان مسجدی من است، پیشنهاد دادم مراسم عقد رسمی را در مسجد محله برگزار کنند. ایشان هم اجازه خواستند تا موضوع را با خانواده خودشان و خانواده داماد در میان بگذارند. بعد هم که خدا را شکر همه برای اجرای این برنامه موافقت کردند.»

بعد از اینکه هر دو خانواده به برپایی مراسم عقد در مسجد رضایت می‌دهند، نیکزاد به دنبال تدارک مقدمات مراسم می‌رود. باید به رسم هر سال، این مراسم بعد از نماز مغرب و عشا و به بهترین شکل برگزار می‌شد؛ از میهمانان پذیرایی شده و هدیه‌ای نیز برای عروس و داماد در نظر گرفته می‌شد.

بعضی بزرگ‌ترهای فامیل اعتراض کردند

«مگر خودمان چطور ازدواج کردیم؟ اول زندگی که نباید همه چیز مهیا باشد. بهتر است همه چیز را ساده بگیریم و به حرف‌های گوشه‌وکنار توجه نکنیم.»

این حرف‌های طبعی نبی دوست، مادر عروس خانم است که خودش ۱۹ سال پیش ازدواج کرده است. او در ادامه می‌گوید: «فاطمه دختر بزرگ من است. از وقتی کودک بود، او را به مسجد می‌برد و با هم در کلاس تفسیر قرآن شرکت می‌کردیم. همین برنامه‌ها او را